

## عناصر ارتباطات بین فرهنگی و خاورمیانه \*

دکتر یحیی کمالی پور  
ترجمه: علی میرسعید قاضی

در جهان در حال کوچک شدن عصر اطلاعات، که وسایل ارتباطی با سرعت سرسام‌آوری در حال توسعه هستند، مردم به طور روزافزونی به برقراری ارتباطات فرهنگی در سطوح مختلف می‌پردازند. آیا تا حدودی ساده‌انگاری نیست که فکر کنیم تعامل بین کشورها و مردم فرصت‌های همدلی و وحدت را تضمین می‌کند؟ آیا عاقلانه‌تر نیست که بپذیریم مردمی که به ارتباطات بین فرهنگی می‌پردازند اگر راهی برای ورود به جهان مفروض و تصویری یکدیگر، که با توجه به هنجارهای ارتباطات انسانی در هر فرهنگ شکل می‌گیرد، نیابند این ارتباطات تنها باعث تشدید عدم تفاهم و حادث‌تر شدن پیشداوری‌ها می‌شود؟ گفته شده کتاب‌هایی که پیرامون یک فرهنگ نوشته می‌شوند هرچند در برگیرنده بحث‌های عمیقی درباره تاریخ، مذهب، سیاست، موسیقی، مجسمه‌سازی و صنعت آن فرهنگ هستند ولی این اطلاعات ممکن است بینشی اساسی در مورد علل رفتار افرادی که در آن فرهنگ رشد یافته‌اند به دست ندهند. (Bartlund, ۱۹۸۵)

## اجزاء اصلی فرهنگ‌ها

فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها با وجود اختلاف‌هایشان، در خصوصیات مشترک هستند که آنها را جنبه‌های جهانی فرهنگ می‌نامند. مرداک (Murdock, ۱۹۴۵) شاید کامل‌ترین فهرست موضوع‌هایی را که فرهنگ‌های شناخته شده تاریخ در آن با یکدیگر مشترک هستند ارائه داده است. این فهرست شامل ۷۳ عنوان است. این موضوعات طیف وسیعی از امور چون رتبه‌بندی سنی، تابوی زنا، محارم، کنترل بیماری‌ها و غیره را در برمی‌گیرد. در این میان هستند افرادی که بر جهان شمول بودن الگوهای فرهنگی تأکید می‌کنند و در نتیجه فرضیات خود را با توجه به وحدت روانی انسان‌ها شکل می‌دهند، وحدتی که پایه‌های آن را در یکسانی ساختار روانی انسان‌ها، قطع نظر از تفاوت‌هایی که در پاسخ به محرک‌های محیطی در رفتار انسان‌ها مشاهده می‌شود، بنا می‌کنند (Murdock, ۱۹۴۵).

دانشمندان به منظور شناخت فرهنگ‌های مختلف به مجموعه‌ای از اجزاء فرهنگی توجه می‌کنند که آنها را به عنوان وجوه مشترک فرهنگ‌ها انتخاب کرده‌اند. مثلاً هریس و موران (Moran, ۱۹۷۹) و Harris and این اجزاء را در فهرست خود آورده‌اند: زبان، لباس و وضع ظاهر غذا و عادات‌های تغذیه، زمان و آگاهی نسبت به زمان، پادشاه، شهرت و آوازه، قربات‌ها، ارزش‌ها و هنجارها، شناخت خود و شناخت فضا، فرایندهای فکر و یادگیری، باورها و گرایش‌ها، در مقابل پنینگتن (Penington, ۱۹۸۵) بر دیدگاه‌های جهانی هستی‌شناسی، زبان، مجموعه نمادها، طرح‌واره‌ها، باورها، ارزش‌ها یا گرایش‌ها، دنیاگرایی، فضا، ازدواج، مذهب، اساطیر و روابط اجتماعی، شبکه ارتباطات و الگوهای تطبیق تأکید دارد. پورتروسامور (Porter and Samovar, ۱۹۸۵) به این عوامل به عنوان عوامل مهم توجه دارند: دریافت‌ها، باورها، نظام ارزش‌ها و گرایش‌ها، جهان‌نگری، سازمان‌های اجتماعی، فرایندهای کلامی و غیرکلامی، مفهوم زمان، نحوه به کارگیری فضا. (p.۲۶)

واضح است که هرکس می‌تواند فرهنگ را از دیدگاه‌های متفاوتی مورد مطالعه قرار دهد. هرکس می‌تواند فکر کند هر اندازه فهرست اجزاء فرهنگی مورد مطالعه او طولی‌تر باشد، مطالعه وی عمیق‌تر و کامل‌تر و در نتیجه اعتبار دریافت‌های وی بیشتر خواهد بود.

## مشکلات ارتباطات بین فرهنگی

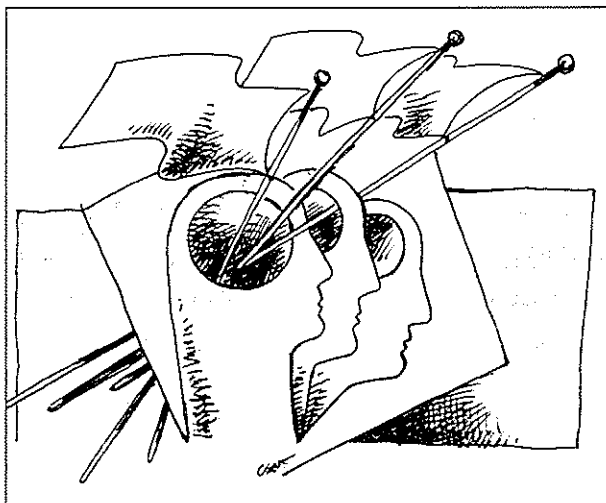
در مجموع به نظر می‌رسد ارتباطات بین فرهنگی میان غرب،

## ■ در جهان در حال کوچک شدن عصر اطلاعات، که وسایل ارتباطی با سرعت سرسام‌آوری در حال توسعه هستند، مردم به طور روزافزونی به برقراری ارتباطات فرهنگی در سطوح مختلف می‌پردازند.

ایالات متحده و خاورمیانه به دلیل وجود موانع و سدهای ارتباطی و فرهنگی فراوان بسیار دشوار است. ما در این نوشتار ضمن تأیید پیچیدگی فرهنگ، سعی می‌کنیم اجزاء محدودی از فرهنگ خاورمیانه را مورد بررسی قرار دهیم. شناخت این عناصر برای فهم کارکردهای این فرهنگ مورد نیاز است. ما تصدیق می‌کنیم در بحثی به این وسعت، فرهنگ خاورمیانه، مشکلات و محدودیت‌هایی وجود دارد. ممکن است سؤال‌هایی این چنین در آغاز پرسیده شود: ما خاورمیانه را چگونه مشخص می‌کنیم، آیا یک فرهنگ وجود دارد که ما آن را فرهنگ خاورمیانه می‌نامیم؟ آیا اجزاء این فرهنگ در جهان قابلیت کاربری دارند؟ آشکار است که خاورمیانه از کشورهای متعددی تشکیل شده و منطقه از نظر جغرافیایی، فرهنگی، مذهبی و زبانی متنوع است و ملت‌ها و مردم گوناگونی را شامل می‌شود که هر یک دارای تاریخ و میراث خاص خویش هستند.

ما در اینجا بر دو جزء بزرگ فرهنگ یعنی «مذهب» و «ارزش‌ها» تمرکز می‌کنیم، زیرا می‌توانیم آنها را اجزاء جهان‌شمول فرهنگ بنامیم. این اجزاء به ما کمک می‌کنند تا ماهیت اصلی فرهنگ منطقه‌ای را که از نظر جغرافیایی «منطقه خاورمیانه» نامیده می‌شود بازشناسیم. بنابراین باید بتوانیم نسبت به تفاوت‌ها و اختلاف‌های موجود بین ملت‌های منطقه آگاهی حاصل کنیم. کشورهای شمال آفریقا به رغم عرب‌بودن شبیه عربستان سعودی و کشورهای خلیج نیستند. کشورهای ایران، اسرائیل و افغانستان با تاریخ، زبان، مذهب و میراث قومی خاص خویش با کشورهای عرب منطقه تفاوت بسیار دارند. در این فصل در درجه نخست توجه خود را به بررسی مشکلات ارتباطی بین ایالات متحده و جهان عرب معطوف خواهیم کرد.

رابطه میان فرهنگی بین اعراب ساکن خاورمیانه و ایالات متحده آمریکا همواره آکنده از سوءتفاهم بوده است. اگر ما یکی از مهم‌ترین عناصر اصلی فرهنگی، یعنی «جهان‌بینی» را در نظر بگیریم، آمریکایی‌ها و عرب‌های خاورمیانه در این زمینه از دوگانگی و اختلاف رنج می‌برند. جهان‌بینی حاصل «جهت‌گیری فرهنگ در زمینه‌هایی چون خدا، بشریت، طبیعت، جهان و موضوعات فلسفی مرتبط با مفهوم هستی» است. (Porter Samovar, ۱۹۸۵, p.۲۶). نگارنده معتقد است جهان‌بینی، فرهنگ را در مسیر معینی هدایت می‌کند. تأثیرات جهان‌بینی بر فرهنگ بسیار اساسی است و ممکن است در جلوه‌های بیرونی و معمولی مثل لباس، حالات چهره، و واژگان قابل مشاهده نباشد ولی باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و جنبه‌های دیگر زندگی را تحت تأثیر



علاوه بر آن گفته می‌شد که آنها بی‌نهایت شقی و خونخوار هستند. در ادبیات عصر الیزابت درونمایه نوشتارها پیرامون مسلمانان و اعراب جنگ، خشونت، برادرکشی و خیانت بوده است.

هنگامی که بازرگانان و جهانگردان غربی در قرون شانزدهم و هفدهم چنین تصاویر، مضمون‌ها و پیش‌داوری‌هایی را پیرامون خاورمیانه و ساکنان آن ترویج و تبلیغ می‌کردند، بین اعراب و غیراعراب تحت حکومت عثمانی‌ها تفاوتی قائل نمی‌شدند. اعراب با توجه به محل سکونت خود نام‌های متفاوتی داشتند. مثلاً آنهایی که در صحرا و بیابان‌های خاورمیانه زندگی می‌کردند «اعراب»، آنهایی که در خاور نزدیک زندگی می‌کردند «ساراسین» (Saracens) ساکنین شمال آفریقا «مور»، و ساکنین مصر «مملوک» نامیده می‌شدند. اما همه آنها جمعاً به عنوان انسان‌هایی وحشی، بی‌رحم، بی‌تمدن و دزد تصویر می‌شدند (Sulieiman ۱۹۸۹). پس از ترجمه کتاب شب‌های عربی Arabian Nights به زبان‌های اروپایی، اعراب «با ویژگی‌ها و سبک‌های زندگی خاصی» چون آدم‌هایی خرافاتی، تن‌پرور، فوق‌العاده لجوج، مطیع قدرت و شهوت‌پرست شناخته می‌شدند (Nasir, ۱۹۷۹, p۶۵).

جهانگردان و دانشمندان غرب در قرن نوزدهم بین اعراب بادیه‌نشین و اعراب شهرنشین تمایزهایی قائل شدند. عرب بدوی و صحرائنشین به عنوان انسانی با روحیه احساساتی و رویایی و وحشی اصیل شناخته می‌شد. به او به عنوان انسانی «مستقل، ساده، آزاد، در حال جدال یا ناملایمات، میهمان‌نواز، شجاع و قوی در جنگ» نگریسته می‌شد (p.۷۱). اعراب شهرنشین همچنان با همان پیش‌داوری‌ها انسانی «غیرقابل اعتماد، کریم‌المنظر، بدخواه و انتقام‌جو» تصویر می‌شد (p.۷۱). تصویر اعراب در ذهن اروپایی‌ها به سواحل آمریکا نیز رسید ولی نگاه آمریکایی‌ها تحت تأثیر عوامل ویژه‌ای نیز جرح و تعدیل می‌شد و تحت تأثیر قرار می‌گرفت. آمریکایی‌ها همان تعبیرات انجیل را علیه اعراب به کار می‌بردند «بدوی‌های چادرنشین، سیاستمدارانی نیرنگ‌باز،

قرار می‌دهد.

اکثر انسان‌ها در تکوین جهان‌بینی شدیداً تحت تأثیر مذهب خود قرار دارند. اکثر اعراب، مسلمان هستند هر چند اعراب غیرمسلمان نیز وجود دارند ولی ثابت شده «عرب بودن و مسلمان بودن هم‌پراز هم در نظر گرفته می‌شود». (Sulieiman, ۱۹۷۳, p.۲۸۷) بدون تردید این حقیقت دارد که اسلام در جدایی اعراب از جهان مسیحیت نقش مهمی داشته است.

پیروان هر کیش و آیین تمایل دارند بپذیرند مذهب آنها تنها مذهب برحق است، اعراب در این میان استثناء نیستند. شور و دلدادگی آنها به اسلام نیاز به شناخت مسیحیت، نقشی که این مذهب ایفاء کرده، آشنایی با فرهنگ‌هایی که از آن نشأت گرفته، تأثیراتی که بر قالب‌های فکری پیروان خود گذاشته و اهمیت معتقدان به آن را از میان برداشته است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد مسیحیت نیز گرایش چندانی به شناخت اسلام و نظام باورهای بنیادی اعراب ندارد. مسیحیت به اسلام به عنوان یک مذهب رقیب با ترس، بدگمانی و خصومت نگریسته است.

(Sulieiman, ۱۹۷۳) هراس نشأت گرفته از تصور یک مذهب قدرتمند و تهاجمی که برای ایجاد یک امپراطوری، پیام‌هایش را به دوردست‌ها و بخش‌های بزرگی از کره زمین ارسال داشته، برای هزاران سال بخشی از ذهن غربیان را آکنده است. واکنش غرب به این هراس این بوده است که اعراب و مذهب آنان را منفور و زشت جلوه دهد. ادوارد سعید

(Edward Said, ۱۹۸۱) اشاره می‌کند که «در اروپا سراسر قرون وسطا و بخش‌های اول عصر رنسانس، اسلام به عنوان مذهب مرتد، کفرآمیز و گمراه شناخته می‌شد.» (pp.۴-۵). جیمز والتز (James Waltz, ۱۹۶۳) به بررسی گرایش‌های غربیان نسبت به اسلام پیش از جنگ‌های صلیبی پرداخته است. وی به این نتیجه رسید که این گرایش‌ها اغلب با بی‌تفاوتی و انواع خصومت‌های سیاسی، نظامی، علمی و اقتصادی همراه بوده است. تنها گاه‌گاهی، در زمان وجود رابطه بین مسلمانان و مسیحیان، آنها تمایلاتی برای همزیستی نشان می‌دادند. (Waltz, ۱۹۶۳, Sulieiman ۱۹۸۹). این تخاصم و تقابل منطقی باعث ایجاد یک اندیشه ضداسلامی شده و «چهره سیاه و بد به اسلام، پیامبر آن و مسلمانان به‌طور عموم و بالاخص اعراب داده است.» (Sulieiman, ۱۹۸۹, p.۲۵۷). این تصویر بر گرایش‌های غربیان و چارچوب‌های فکری آنان نسبت به اسلام و اعراب در سراسر تاریخ تمدن غرب سایه افکنده است.

### تصویر اعراب و مسلمانان

سلیمان (۱۹۸۹, p.۲۵۷) این امر را با بیان این جمله خلاصه می‌کند که غربیان به اعراب و مسلمانان به عنوان مشرکان، پرستندگان پیامبر مسلمانان و خدایان می‌نگریستند.

جنگجویانی شبه مانند» (Sulieiman, ۱۹۸۹, p. ۲۵۸). اعراب نه تنها به صورت تهدیدی برای عبرانی‌ها بلکه به عنوان «عامل عذاب و خشم خداوند» معرفی می‌شدند (۲۵۸, p).

سه عامل دیگر نیز در ایجاد یک تفکر ضدعربی کمک شایانی کرد:

نخست این که مهاجرنشینان اولیه آمریکا، به ویژه پیورتین‌های نیوانگلند، خود را با قوم بنی‌اسرائیل عصر باستان مقایسه می‌کردند و بعدها آمریکاییان قرن بیستم نیز اسرائیل جدید را به مهاجران اولیه آمریکا تشبیه می‌کردند.

دوم، ایدئولوژی وحشی‌انگاری دیگران آمریکایی‌ها را وامی‌داشت که قاره جدید را به صورت سرزمینی بکر و دست‌نخورده با ساکنان

وحشی بیندارند که بومیان آن یا باید به مسیحیت بگروند و یا این که از بین بروند. اعتقاد بر این است که چنین گرایش بنیادی در سیاست آمریکا نسبت به فلسطین در برخورد آنها با صهیونیسم و اسرائیل نیز دیده می‌شود.

سوم، مبلغین آمریکایی در قرن نوزدهم به خاورمیانه آمدند تا انجیل را به ساکنان آن تعلیم دهند ولی برای آنها بسیار دشوار بود که مسلمانان را به سوی مسیحیت سوق دهند و یا حتی مسیحیان منطقه را پروتستانیزم متمایل کنند.

این هیأت‌های مذهبی مسیحی گزارش‌ها و کتاب‌های گوناگونی پیرامون ساکنان خاورمیانه از جمله ترک‌ها، اعراب و مسلمانان نوشتند که تقریباً همه جنبه منفی داشتند (Suleiman, ۱۹۸۹). این عوامل هنگامی که با موفقیت نهضت قوی صهیونیسم که سعی می‌کرد اعراب را به صورت جماعتی خطرناک و انسان‌هایی بی‌منطق که کمین کرده‌اند تا اسرائیل. این کشور محاصره شده متحد و حافظ منافع غرب در این منطقه مهم از نظر اقتصادی. را از میان بردارد در آمیخت یک طرز فکر ضدعربی در ایالات متحده آمریکا ایجاد کرد.

البته ساده‌لوحی اعراب در برخورد با حساسیت‌های غرب و عدم شناخت شیوه‌ها و فنون جدید روابط عمومی که عامل ضروری کار با رسانه‌های آمریکا. که استعدادهایی برای جهت‌گیری‌های منفی علیه اسلام به‌طور عموم دارند. است مشکلاتی را به وجود آورد.

از سوی دیگر عدم توانایی یا بی‌ارادگی رسانه‌ها و روشنفکران آمریکا نسبت به پذیرش این واقعیت که اغلب دارای پیشداوری‌ها، آن هم از بدترین نوع آن، نسبت به اعراب و مسلمانان هستند ارتباطات بین فرهنگی اعراب و مسلمانان و آمریکا را تقریباً غیرممکن کرده است. رویدادهای تحریک‌کننده‌ای همچون افزایش قیمت نفت، تحریم نفتی

■ به نظر می‌رسد ارتباطات بین فرهنگی میان غرب، ایالات متحده و خاورمیانه به دلیل وجود موانع و سدهای ارتباطی و فرهنگی فراوان بسیار دشوار است. ما در این نوشتار ضمن تأیید پیچیدگی فرهنگ، سعی می‌کنیم اجزاء محدودی از فرهنگ خاورمیانه را مورد بررسی قرار دهیم.

آمریکا در دهه ۱۹۷۰، گروگانگیری در ایران، حمله عراق به کویت، تنش مستمر میان اسرائیل و کشورهای عرب، بازگشت اسلام بنیادگرا موجبات نگرانی شدید، خشم و دشمنی نسبت به اسلام را در آمریکا فراهم کرده است.

در چنین شرایطی قابل انتظار بود که واکنش منفی تند در ایالات متحده آمریکا با سوابق کهنه درآمیزد و تعصبات شدید علیه اسلام به‌وجود آورد. اعراب، متقابلاً، از این که آمریکا نمی‌توانست عمق ناراضیاتی آنها را از دوران سلطه و بی‌عدالتی درک کند مأیوس و سرخورده بودند. در رأس همه اینها عمل رسانه‌های عمومی آمریکا در به تصویر کشیدن پیشداورانه اعراب، مسلمانان و اسلام قرار دارد که موجبات استمرار عدم فهم و درک متقابل را فراهم کرده

است. ادوارد سعید (۱۹۸۱) این وضعیت را در کتاب خود تحت‌عنوان پوشش خبری اسلام چنین خلاصه می‌کند:

«چه فردی به داستان تحسین‌شده انتقاد برانگیز پیچی بر رودخانه ناپیل (V.S. Naipou) و کودتای جان آپدایک (John Updike) که اخیراً انتشار یافته نگاه کند و چه کتاب‌های درسی تاریخ دوره راهنمایی مدارس را بخواند و یا فیلم‌های کم‌دی، سریال‌های تلویزیونی، فیلم‌های سینمایی و کارتون‌ها را ببیند تصویری که از اسلام نشان داده می‌شود یکی است و پیام این تصاویر به‌طور یکنواختی در همه یکسان است. درونمایه همه آنها از همان دیدگاه قدیمی که از اسلام در غرب وجود داشت برگرفته شده است، تصویرهایی ناشی از مضحکه مسلمانان به عنوان تأمین‌کنندگان نفت، تروریست و اخیراً انبوهه‌هایی از انسان‌های خون‌آشام، متقابلاً چه در زمینه‌های فرهنگی و آموزش عمومی و چه در مباحث و گفت‌وگوهای تخصصی که پیرامون مطالب غیرغربی در غرب وجود دارد نمی‌توان چیزی از اسلام و مرتبط با اسلام طرفدارانه در آن یافت.

کارشناسان و دانشگاهیانی که تخصص آنها مطالعه اسلام است، همواره به اسلام و فرهنگ‌های متنوع آن از پشت شیشه‌هایی که با افکار من‌درآوردی یا متأثر از فرهنگ تعصب‌آلود مملو از خشم، پیشداوری‌های تدافعی و حتی در پاره‌ای از مواقع نفرت‌آمیز نگریده‌اند. در چنین چارچوبی شناخت و درک اسلام کار بسیار دشواری است» (۷-۶, pp).

ادوارد سعید علاوه بر آن، متذکر شده است که واژگانی نظیر اسلام، مسیحیت، و غرب دارای بار ایدئولوژیکی شده‌اند. چنین واژگانی همانند برجسب علاوه بر کارکرد هویتی متضمن لایه‌های گوناگون معنایی هستند. اسلام در غرب، در میان معانی دیگر نشان‌دهنده بربریت،

واپسگرایی، خرافه‌پرستی، عدم عقلانیت و تمامیت‌خواهی است. همچنان‌که ادوارد سعید اشاره می‌کند جالب است دقت کنیم که در رسانه‌ها و مباحث روشنفکرانه عمومی در غرب، اسلام همواره با غرب به جنگ و نزاع برخاسته نه با مسیحیت، مذهب اصلی رایج در آن، این امر تضاد رمزگونه‌ای در غرب و جهان اسلام برای نقش فرضی مذهب به وجود آورده است.

غرب نماینده هم آن چیزهایی است که اسلام نماینده آن نیست. جان کفتر (John Kefner) چنین توضیح می‌دهد:

برای ذهن غربیان که از عصر اصلاحات و جنبش پروتستانیسم عادت کرده‌اند در عرصه تاریخ و مسائل فکری نقش مذهب را به طور مستمر کاهش دهند، پذیرش به دست گرفتن قدرت از سوی اسلام دشوار است. در حالی که تلاش برای کسب قدرت از سوی مذهب تلاش اصلی در حیات منطقه خاورمیانه بوده است و فعلاً قدرت مذهب در این منطقه در حال اوج‌گیری است.

یکی از دشواری‌های فراروی ارتباطات بین آمریکا و خاورمیانه این بوده است که غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا هیچ علاقه‌ای در دهه‌های اخیر، برای شناخت و درک موضوع‌ها و ارزش‌های مهم مردم خاورمیانه از خود نشان نداده است. قدرت‌های استعماری که از نظر تاریخی خود را صاحبان منطقه می‌پنداشتند و این طرز فکر را ترویج می‌کردند نیازی نمی‌دیدند که به‌طور جدی به احساسات، آرمان‌ها، مصیبت‌ها و باورهای ساکنان آن توجه کنند.

به نظر می‌رسد عرب‌های خاورمیانه می‌پندارند که ایالات متحده آمریکا نیز سعی کرده که در درجه نخست برای حفظ منافع استراتژیک، جغرافیایی و اقتصادی خود سلطه خویش را بر منطقه تحمیل کند. مردم منطقه واقعاً به حساب آورده نشده‌اند. درک آنها از عدالت، نگرانی‌های تاریخی، نگاه به جامعه خودشان و ارزش‌هایی که براساس آن می‌اندیشند نادیده گرفته شده است.

## ارزش‌ها

ارزش‌ها در فرهنگ هر جامعه به عنوان عامل زیربنایی به حساب می‌آیند. زیرا معیاری برای تشخیص این که چه چیز خواستی یا ناخواستی، ستودنی یا نفرت‌انگیز است فراهم می‌کنند. روکیش (Rokeach, ۱۹۷۳) ارزش‌ها را استانداردها و شاخصه‌هایی برای نه تنها هدایت رفتار بلکه قضاوت، انتخاب، سمت‌گیری، ارزیابی، بحث، داوری توجیه و علت‌یابی می‌داند. نیازها ممکن است فرد را به فعالیت وادارند و یا الهام‌بخش رفتار و کردار وی باشند ولی افراد ارزش‌ها را برای تشخیص این که چه چیزی به لحاظ زیباشناسی مطبوع، و یا از نظر اصول و اخلاق قابل قبول، منصفانه و عادلانه است به کار می‌برند.

ارزش‌ها که بر زندگی فرد حکومت می‌کنند، در درون هر فرهنگ وجود دارند و شخص در طول فرایند فرهنگ‌پذیری آن را درونی می‌کند. ارزش‌های

فرهنگی جدا از فرد، از قوانین، اصول معنوی و اخلاقی جامعه نشأت می‌گیرد و خود ضابطه‌های اصلی برای ارزیابی شیوه‌های ترجیحی رفتار و سلوک زندگی است.

به نظر می‌رسد هر فرهنگ براساس اولویت‌هایش دارای سلسله مراتب ارزش‌های خاص خود است و اشخاص سعی می‌کنند از ارزش‌های اصلی خویش، حتی با هزینه‌های بالایی هم که شده، دفاع کنند. شاید این یکی از منابع بالقوه بزرگ سوءتفاهم در ارتباطات میان فرهنگی باشد. برای اکثر آمریکایی‌ها سرمایه‌داری، کسب و کار آزاد، و دموکراسی از جایگاه نخست ارزشی برخوردار است. ولی مردم خاورمیانه این ارزش‌ها را ثانوی و فرعی می‌دانند. و پس از افتخارات ملی و عدالت جایگاه آنها را تعیین می‌کنند. (Sitaram, COgdell, ۱۹۷۶). دلیل این که چرا دولت عراق جنگ را [جنگ اول خلیج فارس ۱۹۹۳ م] که از نظر ظرفیت‌های تخریبی به منزله خودکشی بود در برابر تسلیم به اولتیماتوم متحدین انتخاب کرد، ترس از تحقیر و دور شدن از افتخار ملی بود. آیا اقدام به جنگ با متحدین از سوی عراق قابل توضیح است؟ همان‌طوری که در بین اکثر مردم متداول است انتخاب جنگ را تنها به عمل یک دیکتاتور که از بیماری خود بزرگ‌بینی رنج می‌برد و به خیر و صلاح مردمش بی‌اعتنا است نسبت می‌دهند. آیا او می‌توانست عملی کاملاً مغایر با نظام ارزش‌های جامعه خود انجام دهد؟ آیا حکومت عراق فکر نمی‌کرد برای افتخار ملی که یک ارزش پایه‌ای و اساسی است، فارغ از هزینه‌های آن، می‌جنگند؟

ارزش‌ها دارای جهت و سمت هستند و می‌توانند مثبت، منفی یا خنثی باشند. اغلب مردم اعتقاد دارند که مذهب آنها دارای ارزش‌های مثبت است و پاره‌ای مذهب دیگران را از دیدگاه‌های خنثی یا منفی می‌نگرند.

یوسف (Yousef, ۱۹۸۵) اشاره می‌کند که کودکان آمریکای شمالی در فرهنگی رشد می‌کنند که به‌طور مستمر به تکنولوژی تأکید دارد و باور فرهنگی توجه به علم و تحت فرمان درآوردن دیگران در وی تلقاء می‌شود. آرمانگرایی فرهنگ غربی بر انسانیت به عنوان هدف نهایی خود تأکید می‌کند. متقابلاً کودک خاورمیانه‌ای در فضایی رشد می‌کند که بر این اندیشه تأکید می‌شود که هر چه در زندگی روی می‌دهد نشانه‌ای از اراده خداوندی است. واقعیت این است که اسلام مذهب تسلیم شدن در برابر خواست خداوندی است و آرامش انسان در زمین به تسلیم در برابر خداوند بستگی دارد. در فرهنگ خاورمیانه‌نشینان انتخاب‌ها و تلاش‌های انسان‌ها و در نتیجه موفقیت‌ها و شکست‌های آنها به عنوان تجلی اراده و خواست خداوند تلقی می‌شود.

یوسف در مقایسه امور میان فرهنگی بین ایالات متحده آمریکا و خاورمیانه اظهار می‌دارد که در آمریکا ارزش‌ها و عقاید مذهبی اموری شخصی تلقی می‌شوند. هنجار رفتار درست به فرد حکم می‌کند که از مواجهه و مقابله مذهب با امور جامعه اجتناب کند و جامعه صداقت، اخلاقیات و یا رفتار کلی فرد را با مذهب و جهت‌گیری‌های مذهبی فرد مرتبط نمی‌کند. بالعکس برای ساکنان خاورمیانه درجه اعتقادات مذهبی نشانگر درستی و اخلاقی بودن شخص است. (Yousef, ۱۹۸۵) در اغلب کشورهای خاورمیانه قوانین

مدنی، شکل تعمیم یافته دستورات مذهبی و الهی هستند و حتی در فعالیت‌های اجتماعی، اداری، دادوستدی و رسمی، ارزش‌های مذهبی به‌طور مستمر مورد معیار قرار می‌گیرد.

سیتارام و کوگدل (Cogdell, ۱۹۷۶) Sitaram) با رویکردی مقایسه‌ای به مطالعه فرهنگ‌ها پرداختند و ارزش‌های فرهنگ‌های گوناگون را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که ارزش‌های فرهنگی فراوانی یافت می‌شوند که جنبه جهانی دارند از جمله: فردیت، صلح، تواضع، وقت‌شناسی، پیشی جستن، احترام به سالخوردگان، عدالت، کارایی، جسارت، مذهب، منزلت انسانی، صراحت، وطن‌پرستی، انضباط و اطاعت‌گرایی

و تعلیم و تربیت، وفاداری، اعتقاد به سرنوشت، میهمان‌نوازی، مالکیت توارثی، احترام به طبیعت، قداست کشت و زارها، مادری، سلسله مراتب وراثتی، رنگ پوست، پول، درستکاری.

چون زمان و مکان به ما اجازه نمی‌دهد تا همه این ارزش‌ها را مورد بررسی قرار دهیم، به بررسی اجمالی تعدادی از آنها می‌پردازیم تا ببینیم ساکنان خاورمیانه در قیاس با آمریکایی‌ها چگونه به آنها نگاه می‌کنند. مثلاً فردیت در تمدن آمریکایی دارای اهمیت پایه‌ای است در حالی که همین ارزش در خاورمیانه از جایگاه ثانوی و یا جنبی و حاشیه‌ای برخوردار است. ارزش مقابل آن یعنی مسؤولیت جمعی در خاورمیانه از جایگاه والایی برخوردار است.

به همین ترتیب، گفته شده که صلح در شرق از ارزش‌های نخستین است، در حالی که برای غربیان و آفریقای‌ها یک ارزش جنبی است و برای ساکنان خاورمیانه از جایگاهی خیلی والا برخوردار است (Cogdell, ۱۹۷۶ and Sitaram). متواضع و فروتن بودن در شرق ارزش پایه‌ای است، در حالی که در تمدن‌های خاورمیانه ارزش ثانوی است و در پیش غربی‌ها از ارزشی برخوردار نیست. وقت‌شناسی یک ارزش پایه‌ای در غرب است و آمریکایی‌ها می‌اندیشند که نظم و انضباط جزء قانون طبیعت است. هال (Hall, ۱۹۷۳) با این جملات توجه را به اهمیت و نقش زمان از دیدگاه آمریکایی‌ها جلب می‌کند «هر شیوه‌ای به غیر از رعایت زمان از نظر آمریکایی‌ها غیرعادی و عجیب می‌آید. احساسی که بندرت می‌توان آن را توصیف کرد، حتی اگر آن را با نحوه موجود با وقت و زمان مقایسه کنیم» (p. ۶). برداشت آمریکایی‌ها از زمان و نیاز به برنامه‌ریزی با برداشت خاورمیانه‌ای‌ها قابل مقایسه نیست و آنها اغلب از آن به صورت «وسواس آمریکایی» نام می‌برند. اولین بودن - یعنی پیشی گرفتن در همه امور - یک ارزش پایه‌ای آمریکایی است در حالی که این ارزش در خاورمیانه فاقد جایگاه بالایی است. ساکنان خاورمیانه احترام به سالخوردگان را ارزش اساسی می‌دانند در حالی که آمریکایی‌ها جوانان و جوانی را تکریم می‌کنند. تساوی انسان‌ها و تساوی جنسیتی از ارزش‌های پایه‌ای در

## ■ به نظر می‌رسد هر فرهنگ براساس اولویت‌هایش دارای سلسله مراتب ارزش‌های خاص خود است و اشخاص سعی می‌کنند از ارزش‌های اصلی خویش، حتی با هزینه‌های بالایی هم که شده، دفاع کنند.

آمریکاست ولی امکان دارد که در خاورمیانه جزء ارزش‌های ثانوی باشد. کارایی، یعنی انجام کار به‌طور منظم، متبحرانه و به موقع، ارزش پایه‌ای در آمریکا است ولی برای خاورمیانه‌ای‌ها ارزش ثانوی است. و نمونه‌های فراوان دیگری یافت می‌شوند که بین ارزش‌های آمریکایی و خاورمیانه‌ای تفاوت وجود دارد.

### نتیجه

در ارتباطات میان فرهنگی بسیار مهم است که ارزش هر فرهنگ را بشناسیم زیرا آنها معیارهای چندوجهی هستند که به شکل‌های مختلف جهت و سمت و سوی رفتار افراد را تعیین می‌کنند. برای شناخت و مقایسه مردم و ارتباطات میان فرهنگی، شناخت ارزش‌ها مبنای کار است. شناخت ارزش‌ها برای شناخت منطبق و علت رفتار افراد و ملت‌ها ضروری است. ریشه اغلب رفتارهای تهاجمی که از ملتی سر می‌زند در ارزش‌های آن ملت نهفته است. هم خاورمیانه و هم ایالات متحده سعی می‌کنند بر یکدیگر تأثیر بگذارند و سیاست‌ها و رفتارهایشان را براساس ارزش‌های حائز اهمیت خود توجیه کنند.

فرض بر این است که مذهب و درون‌مایه عقیدتی آن کشتگاه نظام ارزش‌های اساسی هر فرهنگ است و این فرض به ویژه در خاورمیانه مصداق دارد. جایی که مذهب در همه جنبه‌های زندگی رسوخ کرده و فرهنگ از نظر تاریخی به‌طور واضح جنبه‌های سیاسی، مذهبی، اقتصادی و حتی زندگی شخصی را از یکدیگر متمایز نکرده است. در نتیجه شناخت فرهنگ خاورمیانه، اساساً نیازمند شناخت نظام ارزش‌های آن و پشتوانه‌های مذهبی آن است.

در این فصل سعی شد به بررسی مذهب و نظام ارزش‌های برخاسته از آن به عنوان شرط ضروری جهت برقراری ارتباط بین آمریکا و خاورمیانه پرداخته شود. زیرا ارتباطات امری دوجانبه است، واضح است که لازم است خاورمیانه‌نشینان نیز آگاهی لازم را نسبت به نظام ارزش‌های آمریکا پیدا کنند. یکی از دشواری‌های بزرگ در بررسی میان فرهنگ‌ها و مطالعه پیرامون نظام ارزش‌ها و مذاهب، نژاد محوری و قوم‌مداری است. آمریکایی‌ها به لحاظ تاریخی در هنگام قضاوت ساکنان خاورمیانه قوم و نژاد محور بوده‌اند در نتیجه از درک محرک‌های فرهنگی خاورمیانه عاجز مانده‌اند. درمان آن نیز در چیزی نهفته است که آن را «نسبیت‌گرایی فرهنگی» می‌گویند. بدین معنا که هر فرهنگی را در چارچوب نظام ارزش‌های آن فرهنگ باید مورد بررسی قرار داد نه در نظام ارزش‌های دیگر. □